

## «لاتوری» ببینید

اکران فیلم سینمایی «لاتوری» شروع شده است و روی تمام بیلبوردها و تبلیغاتش نوشته‌اند: «بالای ۱۶ سال». از ما می‌شنوید، اگر نازاحتی قلبی دارید، اگر اصولا دنیای این روزهایتان را غم فرا گرفته و اگر حال‌وروز مساعدی ندارید، به تماشای این فیلم نروید. فیلم تلخی است که شمارا به فکر واهی دارد و ممکن است کمی هم بترساند، اما اگر سرتان دردی کند برای دیدن داستان‌های اجتماعی و داستان‌هایی که دست روی واقعیت‌های اجتماع می‌گذارند، تماشای این فیلم را از دست ندهید. فیلمی با بازی نوید محمدزاده، باران کوثری، مریم الیزبان که روایت زندگی چند جوان است که آخر سر پایشان به صفحه حوادث روزنامه باز می‌شود.

یکشنبه ● ۱۷ مرداد ۱۳۹۵ ● شماره شصت و پنج

۰ ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰

#### ● کیارستمی ترین ●



#### نامه‌ای برای تسلی

در گذشت عباس کیارستمی همچنان در صدر خبرهاست، همچنان ارتباط میان پژشکان و هنرمندان مخدوش است و تائیه‌ای از موقعیت تاسف‌بار فاصله نمی‌گیرند. در این میان، برخی از دوستان نزدیک فرزندان کیارستمی که احساس کرده‌اند این هیاهو باعث شده تا فرصتی برای تسلی خاطر برجام‌اند، دست‌به‌کار شده‌اند و نامه‌ای نوشته‌اند برای آن‌ها و این نامه را به اعضای روزنامه‌نگاران و هنرمندان مزین کرده‌اند، به این امید که هنوز دیر نشده باشد و شاید این نامه ناامیدی را بپوشاند و جای تمام آن تسلیت‌هایی که انتظار می‌رفت و گفته نشدند را پر کنند.

#### ● اعتراضی ترین ●



#### توییت مهناز افشار

مهناز افشار در توییت یکی از هنرمندان فعال به‌حساب می‌آید و نسبت به اتفاق‌های دوروبرش و خبرهایی که می‌خواند واکنش نشان می‌دهد، اما این بار او در توییت دست روی سوزهای تلخ گذاشت. در خبرها آمده بود که دختری ۱۱ ساله خودشوزی کرده است، به این خاطر که او را مجبور به ازدواج کرده‌اند. دختری ۱۱ ساله! افشار هم پس از خواندن این خبر، عکسی از این گزارش را به اشتراک گذاشته و نوشته است: «ذوب شدن در درد، هستی فقط ۱۱ سال داشت! او خودکشی کرد تا از ازدواج اجباری رهایی یابد.» و به این ترتیب است که سوزهای تلخ واکنش هنرمندان را در پی دارد.

#### ● نوستالژی ترین ●



#### «فوتبالیست‌ها» در راه

درست است که بچه‌های این دوره و زمانه همچنان در حال تماشای «فوتبالیست‌ها» از شبکه پویا هستند و هنوز در انتظار سوباساو و کاشی زوما هستند تا به آن لحظه‌های التهاب فوتبالی پایان دهند، اما خبر تازه‌ای رسیده که کارگردان این مجموعه به روزنامه اسپانیولی زبان «اس» اعلام کرده با هدف قرار دادن جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه می‌خواهند سری تازه‌این مجموعه را بسازند. البته هنوز جزئیات این سریال مشخص نیست و حتی کسی نمی‌داند پس از ۳۰ سال شخصیت‌هایش چه تغییری کرده‌اند، اما چه می‌دانیم، شاید سوباسا مربی تیم شده باشد، باید صبر کنیم و منتظر بمانیم.

# چگونه فیلم کودک انتخاب کنیم؟



#### ■ دنیای کودکی ما

در روزهای کودکی ما که از این خبرها نبود، ما را به سینما می‌بردند، نه گروه‌سنی‌اش مشخص بود و نه پیش از ورود به سالن سینما عکسی در اختیار داشتیم، اگر هم عکسی بود، همان عکس‌های سیاهوسفیدی بود که در روزنامه‌ها منتشر می‌شد و نه گرم آن مشخص بود و نه چیزی دیگر، نمونه‌اش «مدرسه موش‌ها» بود که ما دهه شصتی‌ها چندین

### ما دهه شصتی‌ها

هیچ تصویری از روزهای پیش از دهه شصت ندارم و حتی تا آنجا که متوجه شدم، بچه‌ها در دهه‌های گذشته به سینما می‌رفتند و خط و مرزی بین فیلم کودک و فیلم بزرگسال وجود نداشت. اما در دهه شصت، ما بودیم و داستان‌هایی غم‌انگیز و ترسناک. ما بودیم و «مریم و میتیل» دختری که دلش می‌خواست خانم همسایه رو به رویی مادرش باشد. ما بودیم و «دزد عروسک‌ها»، اکبر عبدی با آن چهره ترسناک که با عزم می‌جزم می‌خواست عروسک‌های سخنگوی بچه‌ها را بزند. ما بودیم و «مدرسه پیرمردها» که البته این آخری خیلی هم ترسناک نبود اما عجیب که بود.

#### ● دیروز، امروز، فردا،

|||||| ● دلارام مجد ●

#### کلاه‌قرمزی و پسر خاله‌اش

کلاه‌قرمزی هم شبیه به «مدرسه موش‌ها» از تلویزیون به سینما آمد و داستان موزیکال و شادمانی را روایت می‌کرد. البته هنوز که هنوز است در ذهن ما، غم عجیب کلاه‌قرمزی وقتی دید آقای مجری او را دوست ندارد، یا نخستین مواجه‌اش با دایناسور در آن اتاق کوچک استودیو ثبت شده. مگر می‌شود آن لحظه ترسناک را فراموش کرد که عروسک دایناسور از جایش تکان می‌خورد و به سمت کلاه‌قرمزی می‌آید؟ یا آن موقع که کلاه‌قرمزی خودش را به هر دری می‌زد تا آقای مجری دوستش داشته باشد؟ با این حال زمان که گذشت، ما بیشتر شعرهای خنده‌دار را به خاطر نگه داشتیم و شعری که کلاه‌قرمزی برای الاغ در خیابان می‌خواند.



و چند شب پشت سر هم خواب آن گربه‌های ترسناک را دیده بودیم و ترسیده بودیم از شان. آنقدر که پس از ساخت «مدرسه موش‌های ۲» می‌پرسیدیم: «گربه‌هایش همان قدر ترسناک‌اند؟» یا مثلاً اگر مهد کودک و مدرسه می‌رفتیم، ما را به تماشای فیلم‌هایی می‌بردند که حتی پدر و مادرهایمان هم از دیدن آن‌ها می‌ترسیدند، چه برسد به ما. باورتان نمی‌شود اما زمانی که «بچه‌های خیابان» اکران شد، ما را به سینما بردند و داستان غم‌انگیزی را دیدیم از بچه‌های ناامیدی که در پرورشگاه زندگی می‌کنند و یکی‌شان بیمار است و یکی‌شان صدای خوبی دارد و داستان آنقدر غبار و ترسناک بود که به هیچ کودکی در هیچ کجای دنیا دیدنش توصیه نمی‌شود، چه برسد به ما که اصولا ذهنمان را از پرورشگاه پر کرده بودند و وحشت روزهای کودکی‌مان بود، همه‌مان می‌ترسیدیم از اینکه روزی ما را سر راه بگذارند و مجبور شویم در پرورشگاه زندگی کنیم، باورتان نمی‌شود؟ شادترین فیلمی که آن‌مان دیدیم «گربه‌ها و آوازخوان» بود. آن گربه جذاب و دوست‌داشتنی که همیشه سرش را در سطل آشغال می‌کرد اما به حسن کمک کرد تا پدرش را پیدا کند. گربه آنقدر شاد بود و باهوش که شعرهایش هم ما را به خنده می‌انداخت.

#### ■ کودکانه‌های امروز

امروز اما بچه‌ها ساده‌تر فیلم‌هایشان را انتخاب می‌کنند، مخصوصا با اکران انیمیشن‌های پر تعداد و فیلم‌های کودک خارجی. مخصوصا با شبکه نمایش خانگی که باعث می‌شود بچه‌ها آرام‌تر با فضای داستان‌گو آشنا شوند و بدانند که تفاوتی میان دنیای واقعی با دنیای داستان‌ها وجود دارد. امروز و با رسیدن اینترنت به خانه‌های ما، بسیار جذاب و گیراست که بفهمیم چطور می‌شود فیلمی را انتخاب کرد که مناسب حال کودکان ما باشد و احتمالاً بهترین قدم برای رسیدن به آن، شناخت کودک خودمان است. شاید باورتان نشود، اما بهترین راه این است که کودک خود را زیر نظر بگیرید و بدانید در مواجهه با کدام داستان‌ها بیشتر می‌ترسد و در مواجهه با کدام داستان‌ها هیجان کمتری دارد و کدام داستان‌ها او را شاد می‌کند. اگر به این شناخت برسید، به‌سادگی می‌توانید فیلمی را برای او انتخاب کنید. چه‌بسا بچه‌های هفت‌ساله‌ای که در گروه سنی الف به سر می‌برند و چه‌بسا بچه‌های چهارساله‌ای که در گروه سنی ب به شکل سرخوشانه‌ای به زندگی ادامه می‌دهند. این آشنایی با کودکان و زبان آن‌ها به صورت فردی، در دوره و زمانه ما به این شدت و جدیت حضور نداشت و به همین خاطر همه ما با تصویرهایی نامربوط و ترسناک در ذهنمان، همچنان زندگی می‌کنیم.

#### ● رویاها و کابوس‌ها،

● نگار مفید ●

## داستان یک زندگی نسبتاً عاشقانه

فیلم‌های اکران‌شده در سینماها تم اجتماعی پیدا کرده‌اند، مخصوصاً هم‌زمان با فصل تازه اکران که «لاتوری» و «امکان مینا» به برنامه نمایش سینماها اضافه شده‌اند. دو فیلم پرسروصدای جشنواره گذشته، که یکی همچنان به جار و جنجال ادامه می‌دهد و دیگری در سکوتی مطلق نمایش خود را آغاز کرده است. البته نه آنکه «لاتوری» دلیلی جز تحریم فیلم از سوی حوزه هنری برای سروصدا داشته باشد، اما به هر حال جنجال، جنجال است. حوزه هنری اعلام کرده «لاتوری» را در سینماهای زیرمجموعه‌اش به نمایش نمی‌گذارد. همان‌طور که گفته‌اند «فروشنده» را در این سینماها اکران نمی‌کنند. داستان آنقدر تکراری است که آدم‌ها حساسیتی به خرج ندهند و بداندراهِ و رسم مستقل سینماهای حوزه هنری، همیشه هست و وجود داشته و مهم‌ترین سینمایشان که سینما آزادی است، هر فیلمی را نمایش نمی‌دهد.

با این حال قرار نیست از حاشیه‌های اکران بنویسم، این سکوت مطلق در حاشیه «امکان مینا»، فرصتی است برای گپ زدن درباره‌اش، فرصتی استثنایی، پیش از آنکه چرخ اکرانش تند بچرخد و آدم‌ها در مواجهه با بخشی از تاریخ این کشور، با بهت و افسوس به دوروبرشان نگاه کنند. «امکان مینا» در ظاهر و تاهمان دقایق نخستین آغاز فیلم، یک داستان عاشقانه است که در بستر زمانه‌ای پر جنجال روایت می‌شود.

همسر خوب خانه که در کنار مرد زحمت‌کش و پرشور و شورش زندگی می‌کند. کمی ترس از آن روزها که صدای موشک و آژیر حمله هوایی می‌آمد و کمی بوی قورمه‌سبزی که فضای فیلم را اشغال کرده. آغاز فیلم شبیه ورود به داستان‌های ساده و آرامی است که دو دهه پیش دقیقاً زندگی‌های ما بود. اما دقیقاً زمانی که فکر می‌کنی چقدر شبیه به ما است، چقدر خودمانیم، چقدر داستان خوب پیش می‌رود، چقدر خیابان‌ها را خوب درآورده‌اند و حتی خانه‌های دهه ۶۰ را بازسازی کرده‌اند، فیلم به مسیری دیگر می‌رود. رازهایی بر ملا می‌شود که تائیه به تائیه از شخصیت‌های اصلی بیشتر احساس دوری می‌کنی و کمتر دستت می‌رود با آن‌ها احساس همراهی کنی. حتی اگر غرق در فیلم شوی، باز هم ممکن است نسبت به همه چیز بدبین شوی. حتی به طراحی صحنه و لباس، حتی به خانه‌های قدیمی، حتی به خیابان‌ها. این‌طور است که در مواجهه با یک داستان نسبتاً عاشقانه، تو می‌مانی و سوال‌هایی بزرگ‌تر و انتظار جواب‌هایی پیچیده‌تر. نه به این سادگی که در فیلم آمده است.

«امکان مینا» روایت دوره‌ای از تاریخ معاصر ایران است که برخی از وابستگان به گروه‌های خاص فکری، در شهر زندگی می‌کردند و ممکن بود همسایه‌ی کنار دستی‌تان باشند. همسایه‌ای که برایش یک کاسه آش می‌برد یا آن همسایه که همیشه برایتان نان تازه می‌آورد. دست گذاشتن روی آن مقطع تاریخی که کمتر کسی درباره‌اش سوال‌های تصویری می‌پرسد و حالا در این فیلم امکان طرح پیدا کرده‌اند. اما همین نخستین بودن سوز و دست گذاشتن روی سوزِ حساسی که از آن صحبت می‌کنیم، «امکان مینا» را تبدیل به فیلمی کرده است که یک پایش لنگ می‌زند. در اوج و کشاکش داستان، پیام اخلاقی صادر می‌کند و برای دوری از سوال‌های بزرگ و حیاتی، با سوال‌هایی ساده ذهن‌ت را از جریان اصلی پرت می‌کند.

اما وقتی از «امکان مینا» صحبت می‌کنیم، می‌توانیم باز کردن پرونده آن فصل از تاریخ ایران را به نام کمال تبریزی بسند بزنیم و از شجاعتش بنویسیم و از جسارتش. از شجاعت و جسارت مطرح کردن حرف‌هایی که بی‌طرفانه به زبان آورده‌شان کار خیلی سختی است. به همین خاطر اگر از میان تمام فیلم‌های در حال اکران، حتی پرسروصداترین‌هایش، دست گذاشتیم روی این سکوت مطلق در حاشیه «امکان مینا» به این خاطر است که فیلم را ساخته‌اند تا دیده شود و امیدوارند با جنجال‌های حاشیه‌ای مانع دیده شدن فیلم خودشان نشوند. از این‌منظر، اگر به روزهای دهه شصت، به آدم‌هایش، به فرهنگش، به استرس‌های خبری‌اش فکر می‌کنید و همچنان دغدغه‌تان به حساب می‌آید، می‌توانید به سراغش بروید و روایت یک زندگی نسبتاً عاشقانه را ببینید. زندگی عاشقانه‌ای که سایه شوک و تردید و در نهایت خیانت هیچ‌وقت از روی آن کنار نمی‌رود.